



۲۰۱۶/۰۶/۱۳



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

## قسمت هشتم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

با وجودی که آشکار بود که وابستگان شاه زعامت محمد داود (طوریکه مشاهده کردید) را در تأسیس جمهوریت پذیرفته بودند و به آن می نازیدند و ستایش می کردند، اما در گوشه و کنار هم سنگران محمد داود را در سقوط سلطنت مسبب بدبختی، در به دری و بی خانمانی شاه و خانواده اش می شمردند و با اینکه سهم اکثر جمهوری خواهان در سقوط سلطنت بارها از نویسنده مؤثرتر بود، ولی سابقه داری در محشوری نویسنده با محمد داود و ناآشنایی طرفداران سلطنت از دیگر پیروان رئیس دولت باعث شده بود تا از میانه مرا نشان بگیرند و در پایین کشیدنم از هیچ دسیسه و اتهامی دست بردار نشوند. بناءً در ایجاد تشویش و بدگمانی در محمد داود سر از پا نشناخته می تپیدند. وزمانی شعله های انتقام جویی آنان شعله ورت و به اصطلاح مستندتر می شود که مرتکب اشتباه بزرگی شده بودم و آن اینکه:

نپرسیدم، اما یقیناً اطلاعی به محمد داود رسیده بود که مرا گفت برای تأمین امنیت بهتر است به جای کارته پروان، موقتاً در خانه متصل صدارت (کوتی کول) بود و باش کنم. و من هم بدون تأمل و تفکر از عاقبت چنین کاری ماه عقرب یا قوس ۱۳۵۲ ه.ش. بود که به آنجا کوچ کشی کردم.

هنوز هفته ای نگذشته بود که محمد داود پرسید: به کوتی کول رفتید یا نه؟

از سوال شان استنباط می شد که کاش چنین خواهشی را نمی کرد.

از آنرو گفتم: با کمال تأسف رفتم اما می خواهم آنجا را ترک کنم.

فرمود: چنین کاری نکنید که تعبیرات و برداشت های غلطی را به راه می اندازند.

کوتی کول، که بعضی ها چون در احاطه صدارت قرار داشت آنرا "قصر" هم می نامیدند، خانه کوچک و خامه کاری شده بود، دارای سه اتاق خواب و دو تشناب، چهار اطاق جدا از تعمیر که هر یک از آن تشناب کوچکی هم داشت. در اوایل سلطنت محمد ظاهر شاه چند نفر از اعضای خاندان شاهی در آن سکونت می کردند و پسان ها منحصر شده بود به نشیمنگاه مارشال شاه ولی خان غازی. و در سال ۱۳۵۱ ه.ش. با کمی دستکاری، شهزاده محمد نادر با خانم و اولاد هایش در آن بود و باش داشتند که بعد از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ از همین خانه با دیگر اعضای خاندان شاهی روانه ایتالیا می شوند.

زمانی که به آنجا نقل مکان کردم چون سامان و لوازم خانه دولتی و از جانب دیگر مستعمل هم شده بود به استفاده ما قرار دادند.

بناءً به کسانی که با آن خانه آشنایی داشتند همه چیز به استثنای صاحبش دست ناخورده جا به جا مانده بود.

بعد از مدت کمی در آن خانه مریض شدم. با داشتن تب بالا و سرفه شدید و بدون محاسبه روی بستری غلتیده بودم که تخت خواب شهزاده نادر بود. در همین حال محمد داود با خانم شان به عیادت آمدند.

در حالیکه محمد داود رو به روی خانم و کنار بسترم ایستاده بود و از مریضی ام می پرسید متوجه شد که چهره خانمش کیود و چشمانش اشک آلود شده اند.

پیش از اینکه اشک از چشمانش فروریزد محمد داود دست خانمش را گرفته و با اشاره سر خداحافظی کرد و از خانه خارج شدند.

خانم حق به جانب بود، زیرا در همین اطاق در همین تخت خواب نازدانه ترین برادر زاده اش را دیده بود و حالا با گذشت کمتر از سالی، از برگشتی روزگار، روی آن تخت خواب یکی از ده ها ویرانگر تاج و تخت برادر شهریارش را می بیند.

او بایستی می گریست ورنه در و دیوارهای اطاق برایش گریه می کرد.

با اینکه متیقن بودم خانم بزرگوار با بزرگوایش در سقوط سلطنت چون هم نظر با شوهرش اقدام کرده بودم مرا بخشوده بود و باور گفته های زنجیری و پیگیر منسوبین شاه از شناختی که محمد داود در یک ربع قرن از من داشت

مشکل بود، اما نپذیرفتن نزدیکیانش و نشنیدن گفته های شان مثلی که از اصل مشکل به وی مشکل تر شده بود که برای جستجوی استمداد مرا به جریان ناآرامی هایش قرار می داد. به شهادت تاریخ معمولاً شهزادگان دودمان سردار پاینده خان، زمانی که جهت کسب قدرت با هم درگیر می شدند دیری نمی گذشت که زیر تأثیر و به وساطت خانواده خویش دستور می دادند که شهزاده مغلوب عفو و محرکین قضیه (همسنگران) اعدام شوند. با اینکه هدف محمد داود در سقوط سلطنت "تأسیس جمهوریت" از مقاصد دیگر شهزادگان متفاوت بود، ولی با همه صفات نیکویی که داشتند باز هم یک شهزاده و دارای پیوند ناگسستنی با منسوبین شاه و عواطف مشترک خانوادگی با آنان بود.

چنانچه داماد شاه "سردار عبدالولی" را که دشمن سرسخت هم سنگران بود عفو و از حبس رها می کند، و دوام این وضعیت می توانست حوادث ناگوار و خونین تاریخ را تکرار کند. از آنرو خدمت شان گفتم: تا روزی که در چنین موقعی قرار داشته باشم، وابستگان شاه و علاقه مندان و دوستداران شان به شما درد سر آفرین و ناآرام کننده خواهند بود و دوری کردن از آنان به شما نه ساده است و نه هم عملی. بنابراین خواهشمندم اجازه بفرمایید برای رفع و دفع این مشکل مستعفی شوم. با چنان تأثیری آنرا نپذیرفت که واقعاً شرمنده و خجل از حضور شان رخصت شدم. اما سال بعد عقرب یا قوس ۱۳۵۵ ه.ش. که از شایع پراکنی و پخش افواهاست دویستان خارجی و منسوبین شاه خصوصاً دو سه نفری از اعضای کمیته مرکزی جمهوریت خسته شده بودم از اوشان خواهش کردم مرا به یکی از سفارت های افغانستان در خارج بفرستند. خوشنود به نظر می آمد. زیرا با مهربانی خواهش کرد دو سه ماه بعد لویه جرگه تصویب قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور تشکیل می شود و چون مسوده قانون اساسی به اشتراک شما تدوین شده است برای توضیح و احتمالاً دفاع از بعضی مواد آن باید در آن عضویت داشته باشید. هنگامی که از حضور رئیس دولت به صدارت بازگشتم، با سید عبدالاله وزیر مالیه که چندین روز بعد از مشاجره کمیته مرکزی به صدارت آمده بود به اطاق کار رفتیم و از اینکه مرا متهم به گناه ناکرده کرده بود خم به ابرو نداشت. از آنرو بعد از ختم کارهای رسمی طبق معمول از صحت و سلامتی خانواده های یکدیگر جویا شدیم، زیرا او از صنف چهار مکتب ابتدایی تا رسیدن به مقام وزارت مالیه، به از خود و بیگانه مرا کاکا و مربی خویش معرفی می کرد. به راستی از شناخته های ما هم کمتر کسی می پنداشت که او عزیز و نور دیده ام نیست.

بنابراین اگر اندرز پیرمرد کهن سال دهاتی به یادم نمی بود از اهانتی که او در کمیته مرکزی بدون هیچ مقدمه و برخوردی کرده بود دل کفک می شدم. روزی از روزها پسری از دهی به ده دیگر به عیادت پدر کهنسال و مریضش می رود. پیرمرد از جوان می پرسد چرا پسر (نواسه) را با خود نیاوردی؟ گفت: بابا جان او شوخ بود، اما شوخ تر شده و به هر جایی که با او بروم می خواهد بالای شانم هایم سوار شود و همین که بر شانم ام بنشیند با مشت و لگد به سینه ام می زند. پیرمرد گفت: اینکه گله ندارد. تا بوده رسم زمانه و پاداش نیکویی همین بوده است که هر کسی را چه از خود و چه از بیگانه بر شانم بنشانی به سر مشت و به سینه پا می زند. با وجود آنچه گفته بود و آنچه کرده بود، از شنیدن شهادتش، همین که گوشه شدم، مانند پدری بر مرگ پسرش گریه کردم.

عبدالستار شالیزی در آن روز و روزگار در جمله دانشمندان شناخته شده پاک نفس افغانستان به شمار می رفت. او در طنز و بذله گویی حاضر جواب و بی پروا بود. و همین نکته باعث شده بود که در دستگاه دولتی ماموریت های بلند پایه، اما زودگذر داشته باشد.

او به هیچ یک از احزاب و دسته بندی های سیاسی نه باور داشت و نه هم اشتراک، چه رسد به کودتا. با چنین شناختی سال ها بود که باهم دوست بودیم و اکثراً با هم لطیفه می گفتیم و بذله گویی می کردیم تا سیاست بازی. زیرا طوریکه گفته شد او نه به سیاست علاقه داشت و نه به سیاست مداران باور. اما، با همه سرکشی هایش، محمد هاشم میوندوال جهت استفاده از علم و دانش وی او را به حیث معاون صدارت و وزیر داخله کابینه خود بر می گزیند.

اما پس از اینکه کابینه صدراعظم از شورای ملی رأی اعتماد می گیرد، شخصی از شالیزی پرسیده بود که: جهت رأی اعتماد به شورای ملی رفته بودید؟

شالیزی می گوید: نه در شورای ملی، بلکه جهت اخذ رأی اعتماد به باغ وحش رفته بودیم.

روزی هم داکتر عبدالظاهر صدراعظم، که در تدوین قانون اساسی ۱۳۴۳ ه.ش. به صفت رئیس لویه جرگه سهم ارزنده داشت از شالیزی پرسیده بود: نظر شما در باره قانون اساسی جدید چیست؟

شالیزی فی البدیهه می گوید: اگر منافع مردم در نظر باشد، شباهت بیشتر به کتابچه شیطان دارد تا به قانون اساسی. این دو طنز جمع طنزهای روزانه اش باعث می شود تا وکلای شورای ملی ضمن استیضاح از وی بخواهند تا از تشبیه نمودن شورای ملی به باغ وحش و قانون اساسی به کتابچه شیطان معذرت خواهی کند.

او به وکلا می گوید هر دو درست است، و بناءً به جای معذرت خواهی در همانجا مستعفی شده و از همانجا پای پیاده به خانه باز می گردد، نه سواره به وزارت یا صدارت.

اما پیرامون افشای کودتای میوندوال، پولیس مخفی اطلاعاتی را سرهم نموده و به رئیس دولت ارائه کرده بود که گویا عبدالستار شالیزی و چند شخصیت دیگر از مامورین عالی رتبه نظام شاهی که دوستان شخصی میوندوال بودند در تخریب نظام جمهوری افواها نادرست و کینه توزانه پخش می کنند.

رئیس دولت هم به قوماندان ژاندارم و پولیس هدایت می دهد تا آنها را در خانه های شان تحت نظارت بگیرند و موضوع را محرمانه تعقیب و تحقیق کنند.

چند روز بعد به استثنای شالیزی دیگران عرایضی به صدارت ارسال و خواهش کرده بودند که اگر متهم به جرمی باشند به آنها ابلاغ و در غیر آن به پولیس فهمانده شود که مانع گشت و گذار و رفت و آمد آنان نشود.

زمانی که عرایض آنها را به رئیس دولت ارائه کردم گفت:

پولیس مخفی به جز گفته های همیشگی شالیزی دیگر سندی که باعث خانه نشینی آنان شود به دست نیاوردند، بناءً به وزارت داخله بگویند که دیگر کسی مزاحم او شان نشود و در ضمن از او شان خواستم که به دیدار شالیزی بروم؟ فرمود: صد بار.

چون هدایت شان به جای قوماندانی ژاندارم و پولیس رأساً به ولایت کابل داده شده بود، بعدها معلوم شد که برداشت قدیرخان چنین بوده است که گویا برخلاف اراده رئیس دولت آنها را رها کرده بودم.

دو سه سال بعد که به ملزم بودنم دوسیه ترتیب می دادند آنرا سرخط اتهامات خویش قرار می دهند، اتهاماتی که تا امروز هم نفهمیدم که اگر چنان اوامری صادر می کردم چه می شد؟؟

به هر صورت سرخوردگی آقایان معترض (سید عبدالاله، عبدالقیدر و غوث الدین فائق) باعث شد تا آنها پیوند سه نفری ایجاد کنند، و ماهرانه بتوانند از حمایت رهبر به مقابل دیگر اعضای کمیته مرکزی برخوردار شوند. فهمیده یا نافهمیده تبلیغات بی اساس اما تشویش آوری را به راه اندازند که گویا کمیته مرکزی برای خلع رئیس دولت کودتا می کند.

چون همه دستگاه استخباراتی دولت تحت نظر دو نفر اول قرار داشت در پخش افواها و جعل واقعیت ها مشکل نداشتند. نفر سوم هم برای اینکه از قافله پس نمانده باشد (طوریکه خود در اثر خویش "رازی که افشا نشد" می نویسد) به کمک اداره پولیس با سامان و آلات کوچک اطلاعاتی برای ضبط آواز رفقایش (جعل آواز شان) مجهز می شود.

احتمالاً در اثر پخش و تأثیر همین افواها بوده باشد که هنوز دو سه هفته از مشاجره کمیته مرکزی نگذشته بود که تشکیل تولی تانک داخل دلکشا که تحت قوماندانی مولاداد و معاون وی اسلم وطنجار قرار داشت از جانب وزارت دفاع ملی لغو و تانک های قطعه مذکور را در پل چرخه به قوماندانی قوای ۴ زره دار انتقال می دهند و بدین گونه دو نفر مذکور اضافه بست و یا به عبارته ساده خود به خود و بدون درد سر، خانه نشین می شوند.

مولاداد بعد از غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی سومین تانکیستی بود که در تأسیس جمهوریت با محمد داود همونوا شده بود، آنهم در مشکل ترین شرایط، شرایطی که هنوز جلب و جذب نفر چهارم در کودتا خواب و خیالی بیش نبود.

د پانو شمیره: له ۴ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دليکنې دليکنيزې بنې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خپر و لولۍ

مولاداد پس از تأسیس جمهوریت داوطلبانه به همان وظیفه خویش در دلکشا، که هم جوار با خانه رئیس دولت بود، جهت محافظت و نگه بانی رهبر و خانواده اش ادامه می داد. بناً شب ها پهره داری می داد و روزها از خانه کوچک و محقرش (سید نورمحمد شاه مینه) تا ارگ ریاست جمهوری با پای پیاده و یا به سرویس های شهری به وظیفه آمد و شد می کرد. قطعه او دارای چندین تانک مجهز به مرمی های تانک و راکت های ضد تانک و ماشیندارهای دافع هوا بود که با موجودیت آنها حمله بر حریم ارگ مشکلات عظیمی در بر داشت. و چون زندگی او در نگرهبانی و حفاظت رهبر و خانواده اش وقف شده بود، بناً کمتر به نظرها جلوه می کرد و به ندرت در محافل رسمی و غیر رسمی اشتراک می نمود. از آنرو از قلم دشمنان جمهوریت افتیده بود و مانند دیگر اعضای کمیته مرکزی جمهوریت به گناه ناکرده متهم نمی گردید.

مولاداد اهانتی را که به وی شده بود با بزرگواری نادیده می گیرد و در شورش هفت ثور اشتراک نمی کند و برعکس در دفاع از جمهوریت و حاکمیت ملی، در مقابله با شورشیان به شهادت می رسد. اما محمد اسلم وطنجار با اینکه از جانب رئیس دولت نوازش و به رتبه بالاتری گماشته شده بود، باز هم به مخالفین ریاست جمهوری می پیوندد. و در شورش هفت ثور با چند تن از تانکیست ها و پیلوت های ناراضی شده از رهبری جهت سقوط دولت جمهوری همدست می شود، و به نام انقلاب ثور مرتکب جنایت و مصیبتی به وطن و وطن داران خویش می گردد که حتی خود، در روزهای واپسین با مواجه شدن با هر کسی، از آنچه مرتکب آن شده بود، خودش را نفرین می کرد.

تأثیر افواهاات بی بنیاد کودتای گفته شده بود یا سخنان تند و تیز احمد ضیاء مجید در کمیته مرکزی، یا خرابی مناسباتش با ستر درستیز (صفحه ۹۹۲، تأسیس و تخریب نخستین جمهوریت) یا هر چه بود، او را از قوماندانی گارد جمهوریت به تنزیل مقام (تنگاتنگ با خانه نشینی مولاداد) به حیث آتش نظامی سفارت افغانستان در دهلی (هندوستان) مقرر کردند.

پیروان روزهای خانه نشینی مولاداد و برطرفی ضیاء مجید از قوماندانی گارد جمهوری و تقررش به حیث آتش نظامی در هند بود که رئیس جمهور به نویسنده گفت:

"اکثر کودتاچیان از عضویت خلیل خان در کمیته مرکزی به دلیل اینکه او در جمع سرگروپ ها نبوده است شاکی و ناراضی اند، بناً به او تفهیم نمایند که دیگر در جلسات کمیته حضور نیابد." گفتیم: "بیشتر از دو سال است که او در ده ها جلسه کمیته مرکزی اشتراک کرده و در تصامیم کمیته رأی داده و به حیث خلیل کمیته مرکزی شهرت یافته است، از آنرو به نظرم بهتر خواهد بود تا به حیث عضو علی البدل کمیته باقی بماند که هم در تکمیل نصاب جلسات اشتراک نکند و هم موقف او خدشه دار نشود." فرمودند: "موافقم. به اوشان ابلاغ شود."

خلیل خان از فارغان حربی پوهنتون در شق توپچی بود. او توسط سرورخان قوماندان قوای ۴ زره دار جذب شده بود، و اکثرأ با همدیگر در جلسات پنهانی و محرمانه تانکیست ها قیل از ۲۶ سرطان اشتراک می کرد.

در اولین جلسه سرگروپ ها (کمیته مرکزی) در حالی که عکاسان و روزنامه نگاران حضور داشتند طبق معمول با همدیگر آمدند و در کنار میز نشستند، از آنرو عکس او با دیگر اعضای کمیته مرکزی برای اولین بار در جراید به نشر می رسد. و با اینکه اعضای کمیته مرکزی با طنز دوستانه او را خلیل جان کمیته مرکزی صدا می کردند، ولی چون او در جمع سرگروپ ها نبود، اکثر کودتاچیان از عضویت وی در کمیته مرکزی شاکی بودند. اما اخراجش را مانند مولاداد و احمد ضیاء مجید به پخش افواهاات استخبارات خودی ربط می دادند تا عوامل دیگر.

به هر صورت کش و گیر های بی سروصدای کمیته مرکزی باعث آن گردید تا روابط کمیته مرکزی در قطعات کلیدی اردو (صاحب منصبان جمهوریخواه)، در گارد جمهوری، قطعه انضباط، لوای توپچی (مهنداب قلعه) و تعدادی از تانکیست ها مانند صاحب منصبان قوای هوایی و دافع هوا که پیچیده شده بود، پیچیده تر شود.

اگر کمبود سه عضو مؤثر و منتفذ کمیته مرکزی در اردو از تشویش آنانی که در تجدید انتخاب اعضای کمیته مرکزی به هراس افتیده بودند، می کاهید ولی با آنهم سید عبدالاله، عبدالقدیر و غوث الدین فائق نه به خاطر شرمندگی از

اتهامی که به همسنگر شان "به کار ناکرده" بسته بودند، بلکه جهت از نصاب انداختن جلسه، در جلسه کمیته مرکزی اشتراک نمی کردند، زیرا حضور ده نفر از اعضای کمیته در تشکیل جلسه حتمی بود. و در نبود آنان تعداد اعضای جلسه از هشت نفر تجاوز نمی کرد:

۱- رئیس دولت، ۲- منشی کمیته، ۳- غلام حیدر رسولی، ۴- محمد سرور نورستای، ۵- محمد یوسف، ۶- خلیل خان، ۷- مولاداد، ۸- احمد ضیاء مجید ( به خاطر نمانده که حضور داشت یا به هند رفته بود).

با وجود آن در اثر پافشاری اعضای موجود، طبق معمول جهت تشکیل جلسه به حضور رئیس دولت رفتم. اوشان با محبت همیشگی همه ما را پذیرفتند، اما در باره تشکیل جلسه فرمودند که خود شما فیصله کرده اید که با حضور داشت کمتر از ده عضو جلسه کمیته مرکزی دائر شده نمی تواند. خواهش مندم در تکمیل نصاب با رفقای خویش دیدار و گفتگو کنید.

غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز و محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زره دار به عین مفهوم اما با عبارات مختلف گفتند:

"طبق هدایت شما برای تحکیم وحدت و همبستگی از آنان خواهش خواهیم کرد تا در جلسه های کمیته مرکزی مثل همیشه اشتراک نمایند، و اگر باز هم جهت از نصاب انداختن جلسه در جلسه اشتراک نکردند به اجازه شما باهم آنان را از کمیته اخراج و سه شخصیت مستحق را از جمع جمهوری خواهان به عضویت کمیته مرکزی بر می گزینیم." رئیس دولت جهت خداحافظی دست یکایک را با محبت فشرد و در ضمن گفت: "جلسه بعدی را دفتر ریاست جمهوری به اطلاع شما می رساند."

نمی دانم چرا؟ با اینکه به قدیرخان گفته بودم، تا موضوعات استخباراتی را با رئیس دولت در میان بگذارد نه با نویسنده، ولی باز هم او که جهت اجرای بعضی امور به صدارت آمده بود، گفت:

"به دعوت مستشار سفارت ایران که سفیر آن کشور هم حضور داشت به آن سفارت رفته بودم. بعد از حواشی مطلب، سخن بر این بود که چگونه، با اشتراک مساعی، دوائر اطلاعاتی ما بتوانند فعالیت کمونیست ها را در کشور های خویش مهار کنند.

"مستشار سفارت ایران گفت:

"ما شبکه های وسیع اطلاعاتی برای قلع و قمع توده ای ها (کمونیست ها) در ایران تأسیس کرده ایم و هر نوع فعالیت سیاسی آنها در ایران غیر قانونی شده است.

"برایش گفتم: «فعالاً ما نه توان مالی و نه اشخاص فنی و نه هم ضرورت به چنین آرگاه و بارگاهی را داریم.»  
"او گفت: «ما حاضریم آنچه شما در باره جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشور خویش ضرورت داشته باشید به صورت بلاعوض همکاری نماییم.»

"چون صلاحیت چنین موافقه ای را نداشتم سکوت کردم، و در ضمن سپاسگزاری از دعوت و آماده گی شان به همکاری رخصت شدم."

گفتم: موضوع را به اطلاع رئیس دولت بایستی می رساندید، نه به من.

او گفت: به رئیس دولت عرض کردم، فرمودند از معاون صاحب هدایت بگیری.

عجب مصیبتی، من که هرگز در همکاری با رئیس دولت در مضیقه قرار ننگرفته بودم، حالا از درگیری در چنین کاری تا سرحد مرگ نفرت داشتم. زیرا، حق یا ناحق، باورم شده بود که دولت ایران می خواهد برای منافع خویش ساواک دیگری در افغانستان تأسیس و ما را با فرزندان وطن ما بدون موجب مشقت و گریبان کند. حال آنکه توجه رئیس دولت معطوف به اخذ کمک های سرشار اقتصادی ایران برای آبادی افغانستان بود تا به چنین موضوعات کوچک و یا به گفته شان پیش پا افتاده. بناءً برای نفس کشیدن و از روی سردرگمی از عبدالقدیر پرسیدم از خلقی ها چه خبر؟

گفت: آنها خیلی صمیمانه پیش آمد دارند و اکثراً خیرهایی که می دهند با آنچه ما معلومات داریم شباهت کامل دارند. از من خواهش کردند تا با نورمحمد تره گی در خانه شان ملاقات کنم.



رهبر فرمودند قطعاً چنین کاری نکنید و هرگاه بخواهند با شما دیدار کنند آنان را بپذیرید و از همکاری آنان قدرانی کنید.

- خوب باز چه شد؟

او گفت: چند شب پیشتر یک دیدار محرمانه تعارفی برای چند دقیقه با حفیظ الله امین داشتم. از شناختی که از حفیظ الله امین داشتم، برای اینکه غرور قدیرخان خدشه دار نشود نه چیزی پرسیدم و نه هم چیزی گفتم، و اگر احیاناً می‌گفتم باورم نمی‌کرد و اگر می‌پرسیدم واقعیت را نمی‌گفت، ولی به هر صورت حفیظ الله امین از آن نیرنگ بازهای ماهری بود که صد بار تشنه را در آب غوطه می‌داد و تشنه کام بالا می‌کشید. و اما همسنگر ما عبدالقدیر؟؟؟

حین گفتگو با عبدالقدیر اطلاع دادند که وقت آن رسیده است تا جهت افتتاح یک فاکولته جدید روانه پوهنتون شوم. از آنرو مفت و رایگان از هدایت دادن ناخواسته در باره مرادوه ناخواسته اطلاعاتی با ایران موقتاً نجات یافتیم و اما در باره حفیظ الله امین:

در روزهایی که هنوز لغت کمونیست و کمونیست بودن در افغانستان مروج نشده بود (سال های ۱۳۳۲-۱۳۴۱) و حزبی هم به نام ح.د.خ. وجود نداشت، برای حفیظ الله امین یک بورس تحصیلی یونیورسیتی کولمبیا را وزارت معارف فراهم کرده بود، ولی ریاست مصونیت ملی آنرا نمی‌پذیرفت.

چون او برای به دست آوردن حقوقش به دفتر صدراعظم مراجعه می‌کند با اینکه اجازه تحصیل در آن یونیورسیتی، بنابر هر ملحوظی که بود، به کمتر اشخاص داده می‌شد، استحقاق مستندش اداره را واداشت تا مطابق درخواستش به وی برای بار دوم اجازه تحصیل در یونیورسیتی مذکور داده شود.

او جهت سپاسگزاری یکی دو بار بعد از بازگشت از امریکا، همراه با تاج محمد وردک مدیر اداری صدارت با نویسنده ملاقات تعارفی داشت نه سیاسی.

اما همین که بعد از استعفای محمد داود، ح.د.خ. تأسیس گردید و امین عضویت پرافتخار آنرا به دست آورد، چهره بدل کرد و مرا در زمره عاملین دوره استبداد (حکومت محمد داود) با دیگر همدیفانش می‌کوید و چهره بر می‌تافت. و این بار دوم بود که نادیده با گفته های دوستم عبدالقدیر با وی سرکلاوه می‌شدم که برعکس ایام گذشته بیانیه های شورانگیزی به حیث نماینده ح.د.خ.ا. در شورای ملی به جانبداری از جهانی شدن کمونیزم پس از بازگشت از کولمبیا یونیورسیتی به راه انداخته بود. از آنرو شناختم از وی از زاویه ای بود که با مذمت و نکوهش دیگران برابری نمی‌کرد. زیرا تعداد زیادی از مردم وی را کمونیست و پیرو سر سپرده شوروی ها می‌دانست و گروهی هم وجود داشت که از ادعا در وابسته بودنش به دستگاه اطلاعاتی امریکا یک قدم عقب نشینی نمی‌کرد و بر مهارت ذاتیش خط بطلان می‌کشید.

از آنجمله سلیگ هریسن روزنامه نگار مشهور امریکایی در کتابی زیر عنوان "حقایق پشت پرده"، به اشتراک دیگر کوردوویز، معاون سرمنشی ملل متحد، می‌نویسد که: در کودتا های ناکام ماه های سپتمبر (صدراعظم میوندوال) و دسمبر (مولوی غلام محمد نیازی) ۱۹۷۳ و جولای ۱۹۷۴ (استاد ربانی)، "سی آی ا" (CIA)، استخبارات پاکستان و ساواک بر علیه داود دست داشتند.

سلیگ هریسن در همان کتاب در باره رهبر کودتای ۷ ثور (کودتای پنجم) می‌گوید که: از مدت چهار سالیکه حفیظ الله امین در پوهنتون کولمبیا در نیویارک مصروف تحصیل بود در سال ۱۹۶۳ (درین سال میوندوال سفیر افغانستان در واشنگتن بود) به حیث رئیس اتحادیه محصلین افغانی در امریکا تعیین گردید. در زمان این عهده وی روزنامه رامپارتس نوشت که اتحادیه محصلین افغانی در امریکا به کمک پولی غیر مستقیم سی آی ا! تمویل می‌گردید. این راپور سبب آن گردید که بر وی اتهام جاسوسی سازمان مذکور وارد گردد. رامپارتس علاوه می‌کند اتحادیه محصلین افغانی از انجمن دوستان امریکایی که از جانب سی آی ا! تمویل می‌گردد از سال ۱۹۶۱ به بعد پول می‌گیرد.

امین بعد از مراجعت به افغانستان در سال ۱۹۶۵ (۱۳۴۴ ش. به صدارت مرحوم میوندوال) به حیث مدیر عمومی دارالمعلمین های کابل که از پوهنتون کولمبیا کمک های مالی قابل ملاحظه ای دریافت می‌کرد مقرر می‌شود.

د پانو شمیره: له ۷ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاین په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

افغانستان شناس معروف امریکایی لویی دوپری نوشت که کمک های پوهنتون کولمبیا برای عده بی از عمال سی آی ا به حیث پوشش استعمال می گردید. به قول دوپری، امین اوشان را به خوبی می شناخت. دوپری می گوید: امین پول امریکا را می گرفت و با استفاده از آن پول با استعدادترین معلمین را به حزب کمونیست جذب می کرد. ازین ها که بگذریم، با زرنگی ذاتی و جاه طلبی فطری و سحر کلامی که داشت، آینده نشان داد که توانسته بود تا هر دو دستگاه اطلاعاتی ابرقدرت ها را تحمیق و خود را طوری به آنها تحمیل نماید که امریکایی به دشمنی وی با کمونیزم و شوروی ها به عداوت آشتی ناپذیرش به نظام سرمایه داری صحنه بگذارند و از به قدرت رسیدنش دیوانه وار استقبال کنند.

او برای رسیدن به اهدافش شخص بی حیا، مصمم و ناترس، قصی القلب و بیرحم بود. از آنرو برای اینکه گریه فریب دهد مثل موش به هر غار می خزید و به هر دری که می خواست کله کشک می کرد. با آنهم تا زمانی که به دعوت گرباچف رئیس جمهور شوروی در سال ۱۳۶۷ ه.ش. به اتحاد شوروی سفر نکرده بودم در اندیشه بودم که درین میان امین شناسان به خطا رفته اند یا نویسنده در شناخت امین. تا اینکه در آن سفر یکی از زعمای شوروی در باره امین گفت:

"کاسیگین صدراعظم ما بعد از دیدار چند ساعته با حفیظ الله امین گفت: «حفیظ الله امین با سخنان فریبنده و پر زرق و برق در باره پیشرفت کمونیزم در افغانستان و استقبال پر حرارت و سرتاسری مردم از کردار حکومت خلقی ها، بر آنچه ما خبر داشتیم (کشتار دسته جمعی مردم بیگناه) خط بطلان می کشید. بناءً اگر این شخص دیوانه نباشد، که یقین دارم نیست، باور به سخنانش ما شوروی ها را به مشکلاتی رو به رو خواهد کرد که هرگز نمی خواهیم. با اینکه همه می دانستیم که کاسیگین در آدم شناسی نبوغ دارد، ولی چنان تحت تأثیر سخنان سحرآمیز امین قرار گرفتیم که زمانی به گفته کاسیگین باور کردیم که خیلی ها دیر شده بود."

بناءً سوال در اینجاست که اگر روس ها حفیظ الله امین را نمی کشتند، آیا امریکایی ها قتل بی موجب سفیر خویش و شعار مرگ بر امریکا را در زمان زمامداری وی فراموش و به وی رحم می کردند؟؟؟  
با برداشت از این ماجرا اگر در باره نیرنگ بازی های حفیظ الله امین گفته شود که بیش از صد من کاغذ سفید را دوستانش به تعریف و دشمنانش به تحریف سیاه کرده اند، نه دروغ به نظر می آید و نه هم مبالغه. و اینکه در آن روزها او صادقانه دست همکاری به دولت جمهوری دراز کرده بود و یا به تخریب آن؟؟؟؟؟  
با یک دیدار عبدالقدیر که نمی شود بالای آن قضاوت کرد. بناءً او را می گذاریم کنار، و پی می گیریم صفحه های ۴۰ و ۴۱ را که چگونه خود ما به دست خود از هم پاشیدیم؟؟؟؟؟

\*\*\*

محمد داود با نیرومندی و علاقه خاصی که در زمان صدارت خویش به کارکردن خصوصاً در اکمال سرک حلقوی کشور داشت، روزانه ۱۰ تا ۱۴ ساعت کار می کرد و شام هر روز گزارشات پیشرفت کارهای ساختمانی نقاط مختلف کشور را مشاهده و به روی نقشه ها علامه گذاری می کرد و برای واری و بهتری روی هم رفته روزهای پنجشنبه و جمعه از سرک کابل- "ماهی پر"- جلال آباد- تورخم و هفته دیگر از راه تونل سالنگ و زمانی هم در روزهای مذکور از کار ساختمانی سرک کابل- کندهار بازدید می نمود و به صورت نمونه بعضی نقاط را با گزارشات داده شده مقایسه می کرد، و اکثراً ماه یک بار توسط هلیکوپتر به مشاهده سرک کندهار- تورغندی هم سفری داشتند.  
اما در زمان ریاست جمهوری با اینکه بیش از اوقات رسمی کار می کرد، ولی دامنه کار انکشافی خوشبختانه وسعت بیشتر یافته بود و هم مصروفیت های بیشتر و کیر سن اجازه آنرا نمی داد که به هر کنج و کنار کارهای ساختمانی را تعقیب نماید.

از آنرو علاوه بر اینکه وزراء کارنامه خویش را مرتباً به اطلاع شان می رسانیدند، صدارت هم گزارشات رسمی وزارت خانه ها را جمع بندی و خلاصه کرده همراه با وزیر مسئول هر سه ماه یک بار خدمت شان گزارش می داد. از روی اتفاق با بسته ای از خیر خوش نزد رئیس دولت می رفتم که بیرون دفتر شان با محمد سرور نورستانی عضو کمیته مرکزی رو به رو شدم که گفت:

"چه تصادف نیکی، زیرا می خواستم طبق فرموده رئیس دولت نزد شما بیایم."

د پانو شمیره: له ۸ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی



پرسیدم: "خیریت بود؟"

گفت: "بلی، به استثنای چند نفر (اعضای کمیته مرکزی) دیگر کودتاچیان ۲۶ سرطان از رئیس دولت تقاضا کرده اند تا در انتخاب اعضای کمیته مرکزی تجدید نظر شود. رئیس دولت فرمود چنین موضوعات به کمیته مرکزی ارتباط می گیرد، با منشی کمیته آنرا در میان بگذارید تا در جلسه آینده همه با هم روی خواست رفقا مشوره کنیم." به او گفتم: "بعد از دو سه ساعت به دفتر تشریف بیاورید"، و سپس به دیدار رئیس دولت رفتم.

با محبت همیشگی مرا پذیرفت، و سپس از آنچه در کشور می گذشت پرسید. خوشبختانه گزارشی که با خود داشتم پیشرفت های بیشتری را از آنچه در پلان ساختمانی و انکشافی کشور طرح شده بود نشان می داد و از موضوع سوء استفاده ها در آن خبری نبود. خصوصاً اعمار بند کمال خان که رئیس دولت به آن علاقه مندی خاصی داشت بیشتر از ۲۰٪ از آنچه پنداشته بود، پیشرفت کرده بود.

از نگاه امنیتی در سرتاسر افغانستان بعد از درهم کوبیدن گماشته گان پاکستان (شورش ۲۷ سرطان ۱۳۵۴ در چند نقطه کشور) هیچ حادثه قابل ذکری رخ نداده بود.

چون رئیس دولت نخواست و یا فراموش کرده بود تا در باره خواهش سرورخان هدایت دهد، من هم نخواستم در خوشی که در وی از هم آهنگی و پیشرفت کار در کشور بوجود آمده بود خرخشه ایجاد کنم. از آنرو با خوشحالی زیاد با هم خداحافظی کرده مرخص شدم.

در صدارت همراه با محمد سرور موصوف که انتظار مرا داشت، داخل اطاق کار شدیم. محمد سرور نورستانی بعد از غلام حیدر رسولی دومین صاحب منصبی بود که در تغییر نظام شاهی به جمهوریت به ما پیوسته بود. تلاش های ناترسانه او در جذب صاحب منصبان به کودتا و عشق وی در دگرگونی نظام و تأسیس جمهوریت به حدی بود که به جرئت می شود گفت که در نبود وی و غلام حیدر رسولی به آن زودی هایی که دیده شد، تغییر نظام میسر نبود.

چون در روزهایی که تعداد کودتاچیان از انگشتان دست های یک نفر کمتر بود، هم خود شنیده بودم و هم به دیگر کودتاچیان گفته بود که: در صورت کامیابی تا زمان تدوین قانون اساسی برای جمهوریت، رئیس دولت و اعضای کابینه از جانب سرگروپ های شما برگزیده خواهند شد و سپس شما به اجازه رئیس دولت می توانید همین سرگروپ ها (اعضای کمیته مرکزی) و یا اشخاص دیگری را از بین خویش به حیث سرگروپ انتخاب کنید.

چون وعده ها با وجود یادآوری گاه ناگاه کودتاچیان با گذشت دو سال عملی نشده بود بناءً با بی حوصله گی از محمد سرور و محمد سرور محترمانه از رئیس دولت درخواست می کند تا اجازه داده شود سرگروپ ها را کودتاچیان به میل خود انتخاب کنند.

سرورخان پرسید: به درخواست کنندگان چه بگویم؟

- تنها همین قدر که در جلسه پس فردای کمیته مرکزی به هدایت رئیس دولت روی آن بحث می شود. گمان می کنم که هنوز سرورخان به خانه خود نرسیده بود که رئیس دفتر صدارت ورقی را روی میز گذاشت و گفت خبر های امشب، ترمیم کابینه.

اعلامیه ریاست دفتر ریاست جمهوری:

طبق هدایت شاعلی محمد داود رئیس دولت جمهوری افغانستان برای بهبود امور دولتی تغییر و تبدیلی ذیل در کابینه دولت جمهوری:

- ۱- سید عبدالاله، وزیر مالیه به حیث معاون دوم صدارت،
- ۲- عبدالقدیر، قوماندان ژاندارم و پولیس به حیث وزیر داخله،
- ۳- عزیزالله واصفی، والی ننگرهار، وزیر زراعت،
- ۴- عبدالکریم عطایی، رئیس رادیو افغانستان و وزیر مخابرات،
- ۵- فیض محمد، وزیر داخله، وزیر سرحدات و وو.

عجبا! یک ساعت پیش تقدیر و تمجید از کار حکومت و اینک ترمیم کابینه؟

د پانو شمیره: له ۹ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

خدا را شکر که سرم موی نداشت و اگر نه شاخ می کشیدم. زیرا تصور آن هم نمی شد که در ترمیم کابینه کمیته مرکزی جمهوریت نه سهم و نه خبر داشته باشد.

به هر صورت، بعد از سرکوبی شورشیان اخوانی در پنجشیر، لغمان و غیره و خنثی کردن چند کودتای آنان، و پیشرفت امور به طور دلخواه و تأمین امنیت سرتاسری در کشور، جمهوری خواهان از رهبر کودتا انتظار و امید آنرا داشتند تا در تجدید انتخاب اعضای کمیته مرکزی، سهم بیشتر و مؤثرتری در حکومت دسته جمعی برای سعادت و آرای مردم خویش داشته باشند.

اما با اعلام ترمیم کابینه از طرف رئیس دولت و نادیده گرفتن کمیته مرکزی در انتخاب وزراء در واقع به خواست جمهوری خواهان در تجدید انتخابات و حکومت دسته جمعی خط بطلان کشیده می شود و موجودیت کمیته مرکزی جمهوریت نزد اکثر مردم زیر سوال قرار می گیرد.

بنابراین، غلام حید رسولی، محمد سرور نورستانی، یوسف خان، مولاداد خان، فیض محمد، احمد ضیاء مجید و خلیل خان مصرانه از منشی کمیته مرکزی می خواستند تا به حضور رهبر کودتا یادآوری شود که ترمیم کابینه، تبدیل و تقرر وزراء از صلاحیت کمیته مرکزی می باشد، نه از ریاست دولت.

در غیر آن با نادیده گرفتن کمیته مرکزی (حکومت دسته جمعی) اکثریت جمهوری خواهان از رهبر ناامید و از ما روگردان می شوند. روگردانی که بازگشت و همکاری دو باره آنان میسر ناشدنی است.

با شناختی که از محمد داود داشتم تشویش آن قابل فهم بود که عکس العمل منفی اوشان مشکلات عظیمی را ایجاد می کند. زیرا برگشت وی از تصمیم شان در ترمیم کابینه، که به اطلاع مردم هم رسیده بود برایم باور نکردنی می نمود. در آن صورت یا او با کمیته ناسازگار می شد که نمی شد و یا استعفا می کرد که دور از احتمال هم نبود و به نظر نویسنده کمبود شخصیت شان در رهبری باعث خالی زعامت در افغانستان می گردید که در آن وقت نه ما موقوف او را در جامعه داشتیم و نه هم در آن روز و روزگار سراغ کسی را که کمبود وی را جبران کند و نه تا به امروز (۲۲ قوس ۱۳۹۲ ه.ش.).

از آنرو اندیشه خود را با یکایک آنها در میان می گذاشتم و آنها هم با محبتی که داشتند، ارادت مرا می پذیرفتند. اما رفته رفته اعضای کمیته از نویسنده و دیگر جمهوری خواهان از سرگروپ های شان روی گردان شده رفتند و بالأخره به آنانی پیوستند که بدبختی بزرگ و مصیب های عظیمی را به بار آوردند.

متأسفانه آن گاهی که برایم ناوقت شده بود متوجه شدم که اگر نظریات و خواسته های اعضای کمیته مرکزی در آن روزها برآورده می شد از کجا که محمد داود آن را نمی پذیرفت و از بسا مصیبت های وارده جلوگیری نمی شد، ولی به هر صورت همه شان به استثنای احمد ضیاء مجید در دفاع از جمهوریت شهید شده اند و یا وفات کرده اند.

بناء هر وقتی که فداکاری و عشق آنان را برای افغانستان، و محبت و علاقه مندی اوشان را به خود به یاد می آورم که، با وجود آن، نظریات معقول و سازنده آنان را یا از محافظه کاری و یا ارادت زیاد به رهبر کودتا نادیده می گرفتم خود را سرزنش و نفرین می کنم.

زیرا بی توجهی به کارنامه ها و نظریات سازنده و معقول کودتاچیان ۲۶ سرطان بود که سبب شد تا با عقده مندی به آغوش نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین لانه کنند و زیرنام انقلاب ثور وطن آبیایی خویش را به آتش بکشند. با آنهم تصور می شد که با نفی کمیته مرکزی در ترمیم کابینه، شایعه پراکنی ضد جمهوریت لا اقل بر دو نکته اثر گذار باشد.

اول اینکه از همان روزهای اول تأسیس جمهوریت که طرفداران داخلی و خارجی سلطنت در تلاش تغییر هویت جمهوری خواهان و سقوط دولت جمهوری، برای بازگشت سلطنت، سر و کله نرم می کردند، شاید از سر کل ما دست بردار شوند و دیگر حکم تکفیر رهبر و پیروانش را صادر نکنند

دوم اینکه اطرافیان شاه ایران و امرای خلیج، به نام اینکه همسنگران محمد داود (کمیته مرکزی) کمونیست اند در کمک های اقتصادی شان به افغانستان بهانه جویی می کردند، حالا دست و آستین را بالا زده و جویی از طلا و نقره را به افغانستان سرازیر خواهند کرد.

ولی برعکس، ترمیم کابینه چندان مورد علاقه و دلچسپی در داخل و خارج واقع نگردید. اما باز هم (سرچوک کابل) در حلقه های منتقدین کوچک و بازار گفته می شد که محمد داود از رفقاییش در حال فاصله گرفتن است. به یاد نیست که کدام یک از دستگاه های فتنه برانگیز غربی بود که از آوازه های سرچوک خبری ساخته بود که: ترمیم کابینه بدون مشوره با کمیته مرکزی جمهوریت نمایانگر آن است که محمد داود رئیس دولت افغانستان در حال فاصله گرفتن از کمونیست هایی است که باعث به قدرت رسیدن وی به ریاست جمهوری شده بودند. دستگاه های شایعه پراکنی غرب که از همان روزهای اول همبستگی کشورهای بیطرف (۱۳۳۵ ه.ش، باندونگ)، سران کشورهای مذکور را تاپه کمونیستی می زدند، از محمد داود در ردیف اول زعمای مذکور به حیث شهزاده سرخ (کمونیست) نام می بردند و به همان استدلال بی مدرک باز هم بعد از تغییر نظام شاهی به جمهوریت در حالیکه هیچ یک از کودتاچیان را در آن صبحگاه نمی شناختند تنها به خاطر اینکه زعامت آنرا محمد داود داشت آنرا یک کودتای کمونیستی و دولت جمهوری افغانستان را غیر مذهبی به مردم افغانستان وانمود می کردند. به عبارت دیگر، در روزگاری که محمد داود اطلاق شهزاده سرخ می کردند و وی را حامی کمونیست ها در کشور می خواندند که ح.د.خ. از مادر زاده نشده بود و کودتاچیان ۲۶ سرطان اکثراً شاگردان صنوف سوم و چهارم مکاتب ابتدائی بودند.

با آنهم دیری نگذشته بود که افواه روی گشتاندن محمد داود از رفقاییش (کمونیست ها) را دستگاه های خبرپراکنی غرب کنده کنده به خورد شنونده می دادند و آنانی که خواب سقوط محمد داود را در تجرید وی از رفقاییش تعبیر کرده بودند آنرا به فال نیک می گیرند و در تبلیغ و ترویج میان مردم و خدشه دار کردن هویت آنانی که سنگ تهاداب اولین جمهوریت را در افغانستان گذاشته بودند کمر دنائت و پستی می بندند. آنان را احمقانه بعضی از وزرای جدید گماشتگان بیگانه می نامیدند و خود در جرائد بیگانه خیرهای ناخراس و ناتراشی به نام احمد و محمود نشر و پخش می کردند.

در گرماگرم ساختن خبرهای یک من راست و صد من دروغ بود که سید عبدالاله و عبدالقدیر و غوث الدین فائق (در ماه های دلو و حوت ۱۳۵۴ ه.ش.) گردهم آمدن شبانه را با اشخاص مورد نظر شان در وزارت مالیه تشکیل می دادند.

در تابستان ۱۳۵۵ ه.ش. تقریباً همه می دانستند که وزارت مالیه در تلاش افییده است تا حزبی را به نام رستاخیز ملی (انقلاب ملی) سر پا کند. آنهم در روز هایی که هنوز حکومت نظامی در افغانستان به قوت خود باقی بود و به احزاب سیاسی اجازه فعالیت داده نشده بود. و زیباتر از همه اینکه کمیته مرکزی در جریان ماجرا قرار نداشت، اما مرام نامه حزب مذکور کوچک به کوچک دست به دست می گشت، به جز دست آشنایان ۲۶ سرطان.

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...

د پانو شمیره: له ۱۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ